



اساطیر یونانی در شعر معاصر ایران

(بازتاب اسطوره‌های یونانی در شعر شاعران معاصر ایران)

تاریخ دریافت: ۷ مرداد ۱۴۰۲ / تاریخ پذیرش: ۱۶ شهریور ۱۴۰۲

عیسی امن‌خانی^۱، آرزو صبوریان^۲

چکیده

آشنایی ایرانیان با اساطیر یونانی پیشینه‌چندانی ندارد. اگر چند مورد استثنائی در آثار گذشتگان (مانند اشاره خواجه‌نصیرالدین طوسی به اسطوره سیزیف) را نادیده بگیریم، آنگاه می‌توان ادعا کرد که آشنایی ایرانیان با اساطیر یونانی محدود به دوره معاصر است. در این دوره است که نام بسیاری از شخصیت‌های اساطیری در آثار روشنفکران ایرانی از آقاخان کرمانی تا علی شریعتی به چشم می‌خورد و این روشنفکران از اساطیر یونانی برای تبیین اندیشه‌های خود استفاده می‌کنند. همچون روشنفکران، شاعران معاصر (شاملو، آتشی، نادرپور، م. آزاد و...) نیز به اسطوره‌های یونانی توجه داشته، به اشکال گوناگون از آن‌ها الهام گرفته‌اند. از میان انبوه اساطیر یونانی، اسطوره پرومته، سیزیف، ایکار و آشیل بیشترین توجه شاعران معاصر را به خود برانگیخته و الهام‌بخش آنان بوده‌اند. توجه شاعرانی چون شاملو و م. آزاد به پرومته به دلیل تشابه رسالت شاعران معاصر (آگاهی‌بخشی به توده مردم) با این اسطوره بوده است؛ همچنان که پرومته آتش (نماد آگاهی) را از خدایان می‌رباید و به آدمیان می‌دهد، شاعران معاصر نیز رسالت خود را آگاهی‌بخشی به جامعه و توده مردم می‌دانسته‌اند؛ امری که گاه حتی سبب همذات‌پنداری برخی از شاعران با پرومته شده است. اسطوره سیزیف و ایکار یکسان نیستند و تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد؛ اما شاعران معاصر آن‌ها را نماد شکست پس از پیروزی گرفته‌اند. در شعر شاعران معاصر این دو شخصیت اسطوره‌ای استعاره‌ای از تحولات تاریخ ایران معاصر — که تاریخ پیروزی و شکست‌های پیاپی است — بوده است. برخلاف اسطوره پرومته، سیزیف و ایکار، زیبایی اسطوره آشیل اصلی‌ترین علت توجه شاعرانی چون شاملو به آن بوده است و نه چیز دیگر.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر، اساطیر یونانی، پرومته، سیزیف، ایکار، آشیل.

E-mail: L.amankhani@gu.ac.irE-mail: A.saburiyan492@gmail.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان. (نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه گلستان.

با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تازنمای مجله مشاهده نمایید.

آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن یونانی به گذشته‌های بسیار دور بازمی‌گردد. این آشنایی به ویژه در حوزه فلسفه آنچنان مشهود و آشکار است که لزومی برای بازگویی آن نیست. آشکار است که اندیشه‌های فلسفی - سیاسی فیلسوفانی چون افلاطون الهام‌بخش فیلسوفانی چون فارابی بوده است؛ همچنان که ابن‌سینا و دیگر فیلسوفان مشائی نیز متأثر از ارسطو بوده‌اند؛ اما آنچه مهم است اینکه این تأثیرپذیری عمدتاً محدود به حوزه اندیشه و سیاست بوده است و شواهد چندانی برای آن در دیگر حوزه‌ها وجود ندارد؛ به‌عنوان مثال می‌توان به جهان اساطیر یونانی اشاره کرد که برای ایرانیان پیشامدرن جاذبه چندانی نداشته است.

البته این غفلت از جهان اساطیر یونانی با آغاز بیداری ایرانیان عصر مشروطه به پایان می‌رسد و از این زمان به بعد حضور شخصیت‌های اسطوره‌های یونانی در شعر شاعران ایرانی مشاهده می‌شود تا آنجا که در اشعار برخی از شاعران معاصر بارها نام برخی از شخصیت‌های اساطیر یونانی مانند پرومته، سیزیف، ایکار و... تکرار و اسطوره آن‌ها به اشکال گوناگون بازآفرینی می‌شود. در مقاله حاضر تلاش شده است تا الف) تأثیرپذیری شاعران معاصر ایرانی از اساطیر یونانی و ب) چرایی این توجه و علل سیاسی، اجتماعی و تاریخی آن بررسی گردد.

پیشینه پژوهش

درباره بازتاب اسطوره‌های یونانی در شعر فارسی و نحوه استفاده شاعران معاصر از این اسطوره‌ها تاکنون پژوهش‌های جامعی صورت نگرفته است. آنچه انجام شده چند پژوهش موردی درباره بازتاب یکی از شخصیت‌های اساطیر یونانی (مثلاً سیزیف یا پرومته) در شعر معاصر بوده است؛ به‌عنوان مثال عیسی امن‌خانی در بخشی از کتاب «اگزستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران به اشکال گوناگون تأثیرپذیری شاعران معاصر از اسطوره سیزیف پرداخته است (امن‌خانی، ۱۳۹۲: ۱۲۳)؛ چنانکه تورج زینی‌وند و همکاران او در مقاله «بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره پرومته در شعر معاصر عربی و فارسی» با رویکرد تطبیقی بازتاب اسطوره پرومته را در شعر معاصر فارسی و عربی بررسی نموده‌اند (زینی‌وند و همکاران، ۱۳۹۲). در مقاله حاضر اولاً بازتاب اسطوره‌های یونانی و به‌ویژه چهار اسطوره پرتکرار یعنی اسطوره پرومته، سیزیف، ایکار و آشیل در شعر معاصر بررسی می‌شود و ثانیاً دلایل تاریخی و اجتماعی توجه به اسطوره‌های یونانی با دقت بیشتری بررسی می‌گردد.

بحث و بررسی

وقتی سخن از غفلت ایرانیان از اساطیر یونانی تا زمان معاصر به میان می‌آید، نباید چنین انگاشت که ایرانیان به کل و

یکسره با اساطیر یونانی بیگانه بوده‌اند. با جستجوی بسیار در متون بازمانده از روزگاران کهن می‌توان به برخی از این اشاره‌ها دست پیدا کرد. به‌عنوان مثال در غازان نامه که منظومه‌ای درباره تاریخ ایلخان بزرگ غازان خان محمود است و نورالدین پسر شمس‌الدین محمد اژدری متخلص به نوری آن را در فاصله سال‌های ۷۵۸ ه. ق تا ۷۶۳ ه. ق سروده است، در بیتی نام آشیل آمده است:

چو غازان شد آشیل خاتون پرست یکی ماه کم بیش آنجا نشست

چنانکه آشکار است سراینده‌ی غازان نامه در این بیت به ماجرای آشیل و کنیزک او، بریزیس، توجه داشته است (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۳۰۵). یکی دیگر از این معدود اشاره‌ها به اساطیر یونانی در اخلاق ناصری دیده می‌شود؛ از آنجاکه مؤلف اخلاق ناصری یعنی خواجه‌نصیرالدین طوسی در جرگه فلاسفه مشائی بوده است، لاجرم با فرهنگ یونانی آشنایی داشته است. آنچه مسلم است اینکه دامنه این آشنایی فراتر از فلسفه یونانی و آراء فیلسوفانی چون ارسطو بوده، اسطوره‌ها و شخصیت‌های اساطیر یونانی را نیز شامل می‌شده است؛ چنانکه در فصل ششم اخلاق ناصری - که عنوان «در فرق میان فضائل و آنچه شبیه فضائل بود از احوال» را دارد احتمالاً به داستان سیزیف اشاره شده است. خواجه‌نصیرالدین طوسی سیزیف را - که هر روز سنگی را به بالای کوه می‌برد و در پایان روز سنگ می‌غلطد و به سمت دامنه کوه سرازیر می‌شود - نماد کسانی می‌داند که مال و مکتبی را که به‌سختی به دست آورده‌اند، به‌راحتی و بدون تدبیر خرج می‌کنند:

«و گروهی نیز باشند که بذل ایشان بر سبیل تبذیر بود و سبب قلت معرفت بود به قدر مال و این حال بیشتر وارثان را افتد و یا کسانی را که از تعب کسب و صعوبت جمع بی‌خبر باشند، چه مال را مدخل صعب بود و مخرج سهل و حکما در تمثل این معنی حدیث مردی که سنگی گران بر کوهی تند بلند برد و از آنجا فروگذارد، به استشهاد آورده‌اند، چه کسب در دشواری چون بردن سنگ گران است برفراز کوه و خرج در آسانی چون فرو گذاشتن آن سنگ به سوی نشیب» (طوسی، ۱۳۹۱: ۱۲۴) (۱).

این اشاره‌های پراکنده و اندک اهمیت چندانی ندارد؛ چراکه اولاً به احتمال بسیار تعداد آن‌ها به‌زحمت به تعداد انگشتان یک دست می‌رسد و ثانیاً چنانکه در اخلاق ناصری دیده شد، غالباً جنبه حاشیه‌ای دارد. به همین دلیل نیز در بررسی تأثیرگذاری اسطوره‌های یونانی باید از دوران پیشامشروطه چشم پوشید و پژوهش خود را تنها به دوره مشروطه و پس از آن محدود ساخت. با آشنایی ایرانیان با غرب در این دوره، نه تنها تعداد اشاره‌ها به اساطیر یونانی هر روز بیشتر و بیشتر می‌گردد، بلکه خود این اساطیر در مرکز آفرینش ادبی قرار می‌گیرند؛ چنانکه فی‌المثل اسطوره سیزیف یا پرومته

کانون اصلی شعر برخی از شاعران معاصر بوده‌اند.

اولین اشاره به اسطوره‌های یونانی را نه در آثار شاعران و نویسندگان، بلکه در آثار روشنفکران دوره مشروطه و پس از آن دیده می‌شود؛ مثلاً آقاخان کرمانی در رساله «صد خطابه»، هنگام بحث درباره ریشه خدایپرستی انسان‌های باستان از برخی خدایان یونانی چون ژوپیتر، هرکول و هینرو نام برده است؛ به زعم او دلیل اعتقاد به خدایان ترس، هول و هراس آدمیان بوده است (آقاخان کرمانی، بی تا: ۳۲). البته آقاخان تنها روشنفکری نیست که در آثار او نام شخصیت‌های اساطیری یونانی به چشم می‌خورد، این موضوع را حتی در آثار روشنفکران دوره‌های بعد (مثلاً شریعتی و...) نیز می‌توان مشاهده کرد. شریعتی از منظری جامعه‌شناسانه - او خود را جامعه‌شناس دین می‌پنداشت - به شخصیت‌های اساطیری چون پرومته می‌نگریست و وجود این اساطیر را از این منظر تفسیر می‌کرد. به زعم او انسان به این دلیل که آنچه را که می‌خواهد، در جهان نمی‌یابد، ناگزیر خود برای خلق آنچه آمال اوست، اقدام می‌نماید. اساطیر و شخصیت‌های اساطیری چون پرومته دقیقاً به همین علت (کمال‌گرایی انسان) آفریده شده‌اند؛ به‌عنوان مثال آدمی وقتی که از یافتن انسانی که حد اعلای وفاداری باشد، ناامید می‌گردد، با قوه خیال خویش پرومته را می‌آفریند (شریعتی، ۱۳۹۰: ۶۳).

هرچند تبیین دلایل توجه روشنفکران ایرانی به اسطوره‌های یونانی به‌راحتی امکان‌پذیر نیست، می‌توان درباره آن حدس‌هایی زد؛ به‌عنوان مثال توجه روشنفکران ایرانی به غرب و غرب‌زدگی آن‌ها در این توجه مؤثر بوده است. نخستین روشنفکران ایرانی (آخوندزاده، آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان) که چاره عقب‌ماندگی ایرانیان را در پیروی از غرب می‌دانستند، اخذ تمدن غربی را تنها راه‌هایی ایرانیان از نیستی و نابودی معرفی می‌کردند. به باور آن‌ها ایرانیان باید از راه و رسم غربیان تبعیت کنند و از نوک پا تا فرق سر غربی شوند (نقی زاده، ۱۳۷۹: ۲۸). این باور آن‌ها را ناگزیر از توغل و تأمل در غرب و آثار سیاسی و فلسفی غربیان می‌ساخت و به آن سبب که غربیان در دوره بیداری خویش (رنسانس) به ریشه‌های یونانی خویش بازگشته بودند (کاپلستون، ۱۳۸۸ ج ۳: ۲۴۹)، لاجرم روشنفکران ایرانی نیز در آثار نویسندگان غربی با نام خدایان و شخصیت‌های اساطیر یونانی مواجه می‌شده‌اند؛ امری که زمینه آشنایی آنان با اساطیر غربی را فراهم می‌ساخته است.

برخی دیگر وجود فضای دموکراتیک در اساطیر یونانی را از دلایل دیگر توجه روشنفکران ایرانی به اساطیر یونانی دانسته‌اند؛ فضایی که می‌توانست برای روشنفکران ایرانی دموکراسی خواه و مشروطه‌طلب مطلوب بوده باشد. در اسطوره‌های یونانی هیچ صدای مطلق و یگانه‌ای وجود ندارد تا جایی که می‌توان جهان اساطیر یونانی را جهانی چند

آوا دانست؛ مثلاً با اینکه زئوس خدای خدایان یونان است، قدرت مطلق ندارد و صدای او تنها صدایی نیست که در جهان اساطیر یونانی شنیده می‌شود. داستان معروف پرومته نیز نمونه‌ای از فضای دموکراتیک اساطیر یونان است؛ در روایات اساطیری وقتی پرومته آتش را می‌رباید و آن را به انسان‌ها می‌دهد، مورد خشم زئوس واقع می‌گردد. به سبب نافرمانی پرومته، زئوس بر پرومته خشم می‌گیرد و او را به زنجیر می‌کشد و عقابی را مأمور می‌کند تا جگر او را ببلعد و...؛ اما هرکول، خدایی دیگر در جهان اساطیر یونانی، این حکم زئوس را نادیده می‌گیرد و عقاب را می‌کشد و پرومته را نجات می‌دهد. این داستان را می‌توان این‌گونه تأویل کرد که زئوس اگرچه خدای بزرگ یونانی است اما قدرت او مطلق و بی‌حدومرز نیست و به وسیله قدرت خدایان دیگر محدود و مشروط می‌شود. این مشروط بودن قدرت خدای بزرگ اساطیر یونانی می‌تواند انعکاسی از نظام مشروطه باشد؛ نظامی که در آن قدرت پادشاه مشروط و محدود به قدرت نهادهای دیگر است (دزفولیان و طالبی، ۱۳۸۹: ۱۱).

شاعران معاصر ایرانی هم مانند روشنفکرانی که از آن‌ها یاد شد، با اساطیر یونانی آشنا بودند. این آشنایی یا از طریق مطالعه آثار سیاسی و فلسفی غربیان و یا از طریق مطالعه آثاری چون ایللیاد و اودیسه حاصل شده است؛ اما یک تفاوت بزرگ میان رویکرد شاعران ایرانی با روشنفکران وجود دارد و آن اینکه رویکرد آن‌ها به اساطیر و خدایان یونانی نه جامعه‌شناسانه و فلسفی بلکه شاعرانه است. برای شاعران معاصر ایرانی، اساطیر یونانی الهام‌بخش بوده و آن‌ها بسیاری از اشعار خود را ملهم از این اساطیر سروده‌اند.

اوج توجه به اساطیر یونانی از دهه سی به بعد اتفاق افتاد (تا دهه بیست و به دلیل سلطنت رضاشاه و رواج باورهای ناسیونالیستی بیشترین توجه شاعران به اساطیر ایرانی و شخصیت‌های آن چون کاوه بوده است)؛ از دهه سی به بعد توجه به اساطیر یونانی فزونی می‌یابد و به امری معمول و متداول در اشعار شاعران معاصر تبدیل می‌گردد تا آنجا که برخی از بهترین اشعار شاعرانی چون احمد شاملو، محمدرضا شفیعی کدکنی و منوچهر آتشی آکنده از اساطیر یونانی است. به این دلیل که پرداختن به همه شاعرانی که از اساطیری یونانی استفاده کرده‌اند، یا بررسی همه اشعاری که در آن‌ها اساطیر یونانی حضور دارند، بیرون از حوصله یک مقاله است، در اینجا تنها به چند شخصیت اسطوره‌ای یونانی پر تکرار (پرومته، سیزیف، ایکار و آشیل) و نحوه بازتاب آن‌ها در شعر شاعران معاصر و دلایل سیاسی و اجتماعی توجه به آن‌ها بسنده خواهد شد (۲). علت انتخاب این چهار شخصیت اسطوره‌ای از میان انبوه شخصیت‌های اساطیری یونانی، تکرار آن‌ها در شعر شاعران معاصر است.

پرومته

از میان شخصیت‌های اساطیر یونانی شاعران ایرانی بیشترین توجه را به پرومته داشته و به اشکال گوناگون این اسطوره را در شعر خویش انعکاس داده‌اند؛ اما پیش از بررسی نحوه انعکاس این اسطوره، باید با پرومته و اسطوره آن آشنا گردید.

پرومته پسر ژاپت و پسرعموی ژئوس است. او را آفریدگار انسان‌های اولیه دانسته و گفته‌اند که او آن کسی بوده است که انسان را با خاک رُس سخت و غیرقابل نفوذ ساخته است؛ پرومته فریب دهنده ژئوس است. به این ترتیب که در سیسیون، نشستی بین ایزدان و آدمیان برگزار می‌شود تا معلوم گردد کدام بهره از قربانی‌ها از آن ایزدان و کدام بهره از آن آدمیان است. پرومته که مسئول تقسیم قربانی‌ها است، گاو تومندی را قربانی می‌کند و به شیوه خاص خود آن را قطعه‌قطعه می‌سازد؛ گوشت، امعاء و احشاء و رگ و پی و پوست را از هم جدا می‌کند و هر بخش را به کناری می‌نهد؛ استخوان‌های بی‌گوشت را نیز در طرف دیگر قرار می‌دهد و لایه‌های فربه چربی را روی آن استخوان‌ها می‌کشد. سپس از ژئوس می‌خواهد که سهم خود را انتخاب کند تا باقی مانده را به آدمیان بدهد. ژئوس فریب می‌خورد و آن بخش را که با چربی پوشانده شده است، برمی‌گزیند؛ اما وقتی درمی‌یابد که فقط استخوان‌ها نصیب او شده است، خشمناک می‌شود و کینه شدیدی از پرومته و انسان‌ها به دل می‌گیرد. ژئوس برای تنبیه آدمیان تصمیم می‌گیرد که آن‌ها را از آتش محروم سازد. پرومته باز هم به یاری آدمیان می‌آید و بارقه‌ای از آتش مقدس را می‌رباید و آن را به آدمیان می‌دهد. پس از تنبیه آدمیان، نوبت پرومته می‌شود تا کیفر کارهای خویش را ببیند. ژئوس پرومته را در یکی از کوه‌های قفقاز به زنجیر می‌کشد و عقابی را مأمور خوردن جگر او می‌کند؛ عقاب هر روز جگر او را می‌بلعد، اما جگر پرومته هر شب از نو ترمیم می‌شود و... سرانجام پس از سی (به روایتی سی هزار سال) شکنجه، هرکول به یاری پرومته می‌آید و او را از عذاب جانکاهی که به آن گرفتار است، می‌رهاند. هرکول عقاب را می‌کشد و زنجیرهای پرومته را از هم می‌درد (ژیوان، ۱۳۹۴: ۴۷).

در میان شاعران معاصر شاملو بیشترین علاقه و دلبستگی را به این اسطوره از خود نشان داده است. حداقل در سه شعر او آشکار یا پنهان پرومته و اسطوره او حضور دارد و به آن اشاره شده است. یکی از این اشعار، شعر حرف آخر از مجموعه هوای تازه است:

حرف آخر

نه فریدون‌ام من

نه و یلادیمیر که
گلوله‌ای نهاد نقطه‌وار
به پایان جمله‌ای که مقطع تاریخش بود...
من دست‌های گران‌ام را
به سندان جمجمه‌ام
کوفتم
و به سان خدایی در زنجیر
نالیدم
و ضجه‌های من
چون توفان ملخ
مزرعه همه شادی‌هایم را خشکاند ... (شاملو، ۱۳۹۲: ۲۸۷).

علاقه شاملو به پرومته و داستان او تا حدی است که گاه شاعر با این شخصیت اسطوره‌ای هم‌ذات‌پنداری می‌کند. شاملو خود را گرفتار همان عذاب جانفرسا و جانکاه می‌بیند که پرومته نیز بدان گرفتار بوده است:

تنها

اکنون مرا به قربانگاه می‌برند
گوش کنید ای شمایان، در منظری که به تماشا نشسته‌اید
و در شماره، حماقت‌هایتان از گناهان نکرده من افزون‌تر است...!
من پرومته نام‌رادم
که از جگر خسته
کلاغان بی‌سرنوشت را سفره‌ای گسترده‌ام
غرور من در ابدیت رنج من است
تا به هر سلام و درود شما منقار کرکسی را بر جگرگاه خود احساس می‌کنم...
گوش کنید ای شمایان که در منظر نشسته‌اید

به تماشای قربانی بیگانه‌ای که من ام
با شما هرگز پیوندی نبوده است (همان: ۳۰۵).

از دیگر شاعرانی که به این اسطوره توجه کرده و ملهم از آن شعر یا اشعاری سروده است، م. آزاد است. م. آزاد نیز چون شاملو با پرومته احساس خویشاوندی و هم‌ذات‌پنداری می‌کند. او نیز چون شاملو خود را پرومته می‌خواند. البته تفاوتی نیز میان فهم این دو شاعر بزرگ معاصر از اسطوره پرومته وجود دارد و آن اینکه برخلاف شاملو که خود را پرومته نامراد می‌نامد، م. آزاد خود را پرومته‌ای عصیانگر می‌بیند که اگرچه پای در زنجیر دارد، عصیانگر است و عصیانی بی‌پایان در سرشت و جان او موج می‌زند.

سرود سکوت

من زاده سرود سکوتم
فرجام سهمگین خدایان...
اینک منم به زنجیر
آن شب‌تلاش وادی عصیان
زنجیر حادثات کشیده است
آخر مرا به مسلخ شیطان
رهوار شبگریز خیالم
آسان گریخت، گم شد نومید
نفرین به آفتاب، نفرین
جاوید درد و دهشت، جاوید! (م. آزاد، ۱۳۹۰: ۶۰).

اما دلیل این توجه بسیار به این اسطوره (۳) و هم‌ذات‌پنداری برخی از شاعران معاصر با آن چیست؟ برای ارائه پاسخی به این پرسش باید دو نکته را در نظر داشت: الف) زمان سرایش این اشعار و ب) جهان‌نگری حاکم بر ذهن و زبان شاعران آن عصر.

دوران معاصر دوران پیدایش و ظهور گروه تازه‌ای از نخبگان به نام منورالفکر/روشنفکر بوده است. نسبت این گروه تازه‌وارد اما پرهیاهو و تأثیرگذار با دوره معاصر روشن و آشکار است؛ آن‌ها نمایندگان و سخنگویان دوران تازه/ مدرن

هستند. آن‌ها تجسم خرد خود بنیاد و آگاهند؛ اما آنچه دانستن آن مهم‌تر از دانستن نسبت روشنفکران با دوران معاصر است، رسالت اجتماعی آنان است. بسیاری از روشنفکران با پیشرو دانستن خود، رسالت خود را آگاهی بخشیدن به افراد جامعه تعریف کرده‌اند؛ این رسالت به‌ویژه در نزد روشنفکران چپ‌گرا و مارکسیست - که بسیاری از شاعران معاصر چون شاملو به آن تعلق داشته‌اند - بیشتر به چشم می‌خورد (شاملو، ۱۳۸۵: ۱۳۶). به زعم آن‌ها روشنفکران باید طبقات فرودست جامعه را که به دلیل ازخودبیگانگی تحت استعمار قرار دارند، با نقش تاریخی‌شان آگاه سازند و با به حرکت درآوردن آن‌ها - که نیروهای مترقی و پیش‌برنده تاریخ پنداشته می‌شده‌اند - جامعه را دگرگون سازند. این رسالت، رسالت آسانی نیست. از آنجاکه افراد این طبقات تحت ستم، در دام آگاهی کاذب گرفتارند، غالباً به روشنفکران به چشم دشمن می‌نگرند و در درستی سخنان آنان تردید می‌کنند؛ امری که رسالت روشنفکران را دشوار و کار آنان را جانفرسا می‌سازد. آن‌ها برای رهایی انسان‌ها (توده جامعه) باید عذابی را بپذیرند که برای آن‌ها مقدر شده است.

آیا اسطوره پرومته و عذاب جانکاه او - که برای رساندن آتش به آدمیان بدان گرفتار گردید - نمی‌تواند آینه‌ای برای این شاعران باشد تا در آن خود را ببینند؟ مگر پرومته نبود که با ربودن آتش (نماد آگاهی و روشنائی بخشی) از خدایان و دادن آن به انسان‌ها به سخت‌ترین عقوبت‌ها و دردناک‌ترین عذاب‌ها محکوم گردید؟ شباهت اسطوره پرومته با واقعیت زندگی روشنفکران ایرانی به‌اندازه‌ای زیاد است که سبب هم‌ذات‌پنداری شاعران معاصر با پرومته شده است. برای اثبات این ادعا کافی است تا اسطوره پرومته را با اولین سطور رساله نوعی از هنر، نوعی از اندیشه سعید سلطان‌پور، یکی از چهره‌های شاخص جریان چپ ایرانی، مقایسه کرد:

«کوشش برای بیداری و آنگاه پیگیری سرشار از ایمان برای هوشیاری مردم وظیفه آرمانی هنرمندانی است که با درک توان و لیاقت تاریخی مردم و همچنین تحلیل و شناخت حقوق از دست رفته ایشان، اندیشه مبارز خود را به سلاح اقدام مجهز کرده‌اند و برای اکتساب حقوق ربوده شده «کار» و تنظیم مردمی آن، به بهای تحقیر و تهدید و زندان و شکنجه و خون و مرگ خویش می‌کوشند» (سلطان‌پور، بی‌تا: ۶-۵).

سیزیف

اسطوره دیگری که شاعران معاصر بدان توجه بسیار کرده‌اند، اسطوره سیزیف است. سیزیف فرزند آنولوس و بنیان‌گذار آفیرا یا سرزمین باستانی کورینت و از زیرک‌ترین آدمیان بوده است. سیزیف به آسوپوس، ایزد رود، خبر می‌دهد که دخترش، اژینا، به دست زئوس ربوده شده است. زئوس خشم‌آگین، تاناتوس، ملک مرگ، را به سوی او روانه می‌سازد،

اما سیزیف تیزهوش ایزد مرگ را به دام می اندازد و او را به زنجیر می کشد؛ در نتیجه تا مدت ها مرگ از جهان آدمیان رخت برمی بندد و کسی نمی میرد. آرس، خدای جنگ، تاناتوس را از بند نجات می دهد. سیزیف ناگزیر در برابر سرنوشت تسلیم می شود و به عالم مردگان می رود، اما او پیش از رفتن به سرزمین مردگان، از همسر خود می خواهد که از برگزاری مراسم تدفین برای او خودداری کند. همسر او به این خواسته سیزیف عمل می کند. سیزیف که از کار همسر خویش آزرده و عصبانی است، از هادس، خدای عالم مردگان در زیر زمین، اجازه می خواهد تا برای مجازات همسر خود به زمین باز گردد. هادس این اجازه را به سیزیف می دهد. سیزیف به جهان زندگان باز می گردد و همسر خود را مجازات می کند، اما برخلاف قولی که به هادس داده است از بازگشت به عالم مردگان تن می زند. هر مس، شخصاً مأمور رسیدگی به سرکشی و تمرد سیزیف می شود. سیزیف برای ابد محکوم می شود که تخته سنگی عظیم را از پایین کوه به بالا بغلتاند. تخته سنگ به پایین کوه فرو می غلتد و سیزیف مجبور می شود که کار خود را تکرار کند (ژیران، ۱۳۹۴: ۲۰۰).

این اسطوره در شعر شاعران معاصر به دفعات انعکاس پیدا کرده است و شاعران بسیاری (رحیمی، شاملو، نادرپور، اخوان، آتشی و شفیع کدکنی) از سیزیف و اسطوره او الهام گرفته، بر اساس آن اشعاری سروده اند. شعر غزل تقدیر منوچهر آتشی را می توان نمونه ای برای این الهام گرفتن دانست (۴):

غزل تقدیر

خوش تر آنکه بخوانم و بخوانم
سنگ بر شانه و دل رها
واپس نمی نگرم که چه بوده است
به پیش نمی نگرم که چه مانده است
می روم و می خوانم
و نومییدی را
به دلشوره های نیامده های دوردست غنا می بخشم
آن سوی این چکاد، چکادهایی است
و نفرینبانی چون من

سنگ به شانه و آوازخوان فراز می‌روند

یا در نشیب تند

سر در پی کولبار نفرین

که اینک بازیچه‌ای شده است

هیاهوگر و رقصان

شتاب گرفته‌اند

مگر نه آوازشان را می‌شنوم

بکوشم و بلندتر بخوانم ترانه‌ام را

تا غلغلهٔ ارکستر عظیم هجاهامان

پژواک هول و هیاهو در افکند

کوهسار نفرین و نفرت را

تا دل در دل خدایان نماند

ورگ در رگشان فرو پیچد از غضب

و افس نمی‌نگرم

چراکه به ناگزیر باز می‌گردم

سر در پی کولبار نفرینم

که اینک بازیچه‌ای است (آتشی، ۱۳۹۰: ۶۲۵).

آنچه مسلم است اینکه روایتی که این شاعران ارائه کرده‌اند، با آنچه در اساطیر یونانی آمده، اندکی متفاوت است. تفاوت موجود به صحنهٔ پایانی داستان سیزیف باز می‌گردد؛ جایی که سیزیف را نه ناامید، بلکه عصیانگر می‌یابیم؛ عصیانگری که تقدیر خویش را شادمانه پذیرفته است. شعر غزل تقدیر آتشی را دوباره بخوانیم. شاعر از دلشوره‌های نیامده‌ای می‌گوید که نومیدی/پوچی خود را با آن غنا می‌بخشد. شبیه به همین مسأله در شعر مصطفی رحیمی و احمد شاملو نیز مشاهده می‌شود. شعر آن‌ها نیز لحنی حماسی دارد و نه ناامیدانه. سیزیف در شعر رحیمی و شاملو نه ناامید و خسته بلکه عصیانگر و مملو از شور زندگی است. در شعر رحیمی حالت سیزیف در لحظات پایانی روز (زمانی که تخته‌سنگ می‌غلطد و به سوی دامنه سرازیر می‌شود) این‌گونه توصیف شده است:

برخاست ز نو مرد...

همه خشم، همه چشم

سودای تکاپوش به جوشیدن و رستن

با سنگ چنین گفت که تقدیری اگر هست

تو مرده به تسلیمی و من زنده به جستن (رحیمی، ۱۳۴۰: ۱۲۳۲).

این لحن حماسی در شعر رود شاملو نیز مشهود است؛ تجلی این روح حماسی و باشکوه در جدال رود (نمادِ

سیزیف) با خرسنگ‌ها دیده می‌شود:

رود

خویشتن را به بستر تقدیر سپردن

و با هر سنگریزه

رازی به نارضایی گفتن

زمزمه رود چه شیرین است!

از تیزه‌های غرور خویش فرود آمدن

و از دل پاکی‌های سرفراز انزوا به زیر افتادن

با فریادی از وحشت هر سقوط

غرش آشاران چه شکوهمند است! و همچنین در شیب شیار فروتر نشستن

و با هر خرسنگ

به جدالی برخاستن

چه حماسه‌ای است رود، چه حماسه‌ای است! (شاملو، ۱۳۹۲: ۶۱۱).

دلیل تفاوت روایت این دسته از شاعران با آنچه در اساطیر کهن یونانی آمده است، به مأخذ اصلی این شاعران باز می‌گردد. این شاعران، سیزیف را نه آن‌گونه که یونانیان باستان روایت کرده‌اند بلکه به صورتی به تصویر کشیده‌اند که در کتاب اسطوره سیزیف آلبر کامو آمده است. در روایت کامو عشق به سرنوشت در چهره سیزیف کاملاً مشهود است (رادیش، ۱۳۹۴: ۱۵۶). کامو مانند ژان پل سارتر و بسیاری دیگر از هم روزگاران به پوچی جهان (و صد البته

انسان) باور دارد و در آثاری چون بیگانه آن را بازگو می‌کند (کمبر، ۱۳۸۵: ۸۹). از نظر او جهان بی‌معنا است اما این بی‌معنایی لزوماً به معنی تسلیم شدن در برابر پوچی جهان نیست؛ کامو از ما می‌خواهد که بر بی‌معنایی جهان غلبه کنیم و به آن معنایی ببخشیم. به همین خاطر هم هست که او در داستان سیزیف دست می‌برد و پایان آن را به‌گونه‌ای دیگر بازنویسی می‌کند. در بازنویسی او سیزیف عقوبتی را که بدان محکوم شده است، شادمانه می‌پذیرد و ... اگر کامو برای اینکه از سرگذشت تراژیک سیزیف حماسه‌ای بسازد، به پایان آن چیزی می‌افزاید، شاملو نیز ناگزیر باید چیزی به سرنوشت رود بیفزاید؛ آنچه شاملو با افزودن آن به سرنوشت رود خصلتی حماسی به آن می‌بخشد، زمزمه شیرین رود است. رود این فرو رفتن و تقدیر خود را نه سنگین و غیرقابل تحمل بلکه شیرین می‌داند؛ همان‌گونه که سیزیف کامو حتی در هنگامی که با سنگ در جدال است «همه‌چیز را نیک می‌داند و دنیا را نه سترون می‌بیند و نه بیهوده. هر ریزه‌ای از آن سنگ و هر پرتوی از دل کوهساران همیشه شب برای او دنیایی می‌شود» (کامو، ۱۳۸۴: ۱۶۰). در کنار این روایت فلسفی از اسطوره سیزیف برخی دیگر از شاعران معاصر این اسطوره را از بُعد فلسفی تهی ساخته، به آن بُعدی تاریخی - اجتماعی بخشیده‌اند. بن‌مایه این روایت از اسطوره سیزیف با آنچه در اسطوره سیزیف در روایت یونانی آن آمده است، همخوانی بسیار دارد. در روایت مذکور، اسطوره سیزیف داستان پوچی و تکرار است. دلیل این دسته از شاعران (شفیعی کدکنی و ...) از چنین روایتی از اسطوره سیزیف فرازوفرود تاریخ ایران معاصر است؛ فرازوفرودی که گویی پایانی برای آن وجود ندارد. هر فرازی (پیروزی) لاجرم با فرودی (شکست و ناکامی) همراه است و ... شعر چرخ چاه شفیی کدکنی بهترین نمونه از این روایت است.

چرخ چاه

سیزیف ایرانی

آویخته به زمزمه چرخ و ریسمان
از ژرف چاه، سطل به بالا است در سفر
تا می‌رسد به روشنی روز و آفتاب
وارونه می‌شود به بن چاه سرد و تر
تاریخ سطل تجربه تلخ و تیره است
تا آستان روشنی و مرز آمدن

پیمودن آن مسافت دشوار، با امید

وانگه دوباره در دل ظلمت رها شدن (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۷).

چنانکه از عنوان فرعی شعر شفیی کدکنی دانسته می‌شود، شاعر در لحظه سرودن این شعر متأثر از اسطوره سیزیف بوده است. چرخ چاه همان سیزیفی است که هر روز سنگی بزرگ را به بالای کوه می‌رساند و در پایان روز سنگ به پایین می‌غلطد اما چنانکه آشکار است پایان شعر چرخ چاه هیچ شباهتی با روایت کامو از اسطوره سیزیف - که بازتاب آن را در شعر شاملو مشاهده کردیم - ندارد. دلیل این امر نیز به تجربه متفاوت شاعر این شعر از تاریخ معاصر ایران باز می‌گردد. تاریخ ایران تاریخ تکرار جنبش‌های رهایی‌بخش و شکست آن‌ها است؛ جنبش‌هایی که علی‌رغم موفقیت‌های اولیه‌شان در نهایت شکست می‌خورند و طومارشان درهم‌پیچیده می‌شود. برخی از این جنبش‌های امیدآفرین شکست‌خورده عبارتند از: انقلاب مشروطه بسیاری از ایرانیان را به فرارسیدن روزگاری تازه امیدوار کرد اما این امیدواری دیری نپایید؛ چراکه ناکامی مشروطه در تحقق اهداف آن (ملایی توانی، ۱۳۹۰) امیدها را نابود کرد و حتی بسیاری از هواداران و حامیان آن را از کرده خود پشیمان ساخت. ظهور رضاخان در عرصه سیاست ایران دوباره امیدها را زنده کرد و در جسم فسرده بسیاری از ایرانیان جانی تازه دمید؛ بسیاری که در انتظار ظهور قائد قاهر بودند (آبادیان، ۱۴۰۰: ۳۰)، گم‌شده خویش را در رضاخان جستجو می‌کردند و ... ولی این امید هم دولت مستعجل بود؛ استبداد رضاخانی (به‌ویژه در سال‌های پایانی حکومت خویش) به امیدهای اولیه پایان داد تا آنجا که سقوط او بسیاری را شادمان کرد. تأسیس احزاب ترقی‌خواهی چون حزب توده - که بلافاصله پس از سقوط و تبعید رضاشاه تأسیس گردید - دوباره نخبگان را امیدوار ساخت و آن‌ها را به حرکت درآورد؛ اما این حرکت نیز به‌زودی متوقف شد؛ سیاست تبعیت بی‌چون و چرای حزب از دستورات رهبران شوروی (به‌عنوان مثال در واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی) بسیاری از ایران‌دوستان را به مخالفت با سیاست‌های حزب توده واداشت و عملاً بسیاری را از حزب ناامید ساخت. برآمدن و سقوط دولت مصدق اگرچه آخرین اما یکی دیگر از حوادث و اتفاقاتی بود که تجربه تلخ شکست در فردای پیروزی را برای ایرانیان تکرار کرد و ...

آری تاریخ معاصر ایران، تاریخ پیروزی‌ها و ناکامی‌های متوالی است و شفیی کدکنی در چرخ چاه روایتگر آن. این روایت از اسطوره سیزیف و تقدیر او شواهد دیگری نیز دارد؛ به‌عنوان مثال می‌توان شعر کتیبه اخوان ثالث (هرچند که در آن نامی از سیزیف برده نشده است) را الهام گرفته از اسطوره سیزیف دانست. همچون شعر چرخ چاه، شعر کتیبه اخوان ثالث نیز روایت شکست چندین و چندباره ملت ایران است (امن‌خانی، ۱۳۹۲: ۱۳۹). مردان پای در

زنجر در شعر اخوان که با عذابی سخت و به امید پیدا کردن راز رهایی خود از اسارت، سنگ بزرگی را از رویی به روی دیگر می‌گرداند (اخوان ثالث، ۱۳۹۱: ۱۱)، همان سیزیفِ اسطوره‌ای هستند که هر روز سنگی را بر دوش می‌گیرد و به بالای کوه می‌برد اما چه سود از این همه تلاش؛ چراکه در پایان روز سنگ دوباره می‌غلطد و به پایین سرازیر می‌شود.

ایکار

سیزیف تنها شخصیت اسطوره‌ای یونانی نیست که برای برخی از شاعران ایرانی نماد شکست و ناکامی‌های مداوم باشد. جدای از سیزیف، ایکار نیز یکی از شخصیت‌های اساطیری یونانی است که برخی از شاعران معاصر ما از آن همچون نماد شکست‌ها و ناکامی‌های تاریخی خود استفاده کرده‌اند.

ایکار پسر ددال است. درباره‌ی ایکار و اسطوره‌ی او چندین روایت وجود دارد. بر اساس معروف‌ترین این روایت‌ها بعد از آنکه ددال طریقه‌ی نجات تزه را از لایرنت به آریانه می‌آموزد و تزه مینوتور، گاوی را که همسر مینوس عاشق آن شده بود، می‌کشد، مینوس متغیر و خشمگین می‌شود و ایکار و ددال را در لایرنتی - که خود آن را برای گاو مینوتور ساخته است - زندانی می‌کند. ددال که هنوز قریحه و ذوق ابتکار سرشاری دارد، برای خود و ایکار بال‌هایی می‌سازد و آن‌ها را به وسیله‌ی موم به شانه‌های خود و پسرش وصل می‌کند؛ آن‌ها به وسیله‌ی این بال‌ها پرواز می‌کنند و از زندان می‌گریزند. پیش از پرواز، ددال به پسرش توصیه می‌کند که نه‌چندان اوج گیرد که بالش بسوزد و نه‌چندان در ارتفاع کم پرواز کند که گرفتار شود. ولی ایکار از شدت غرور، پند پدر را ناشنیده می‌گیرد و چنان اوج می‌گیرد که به خورشید نزدیک می‌شود. حرارت خورشید موم بال‌هایش را ذوب می‌کند و ایکار به دریا می‌افتد. این دریا را از آن پس دریای ایکاری می‌نامند (گریمال، ۲۵۳۶: ۴۴۷).

همچون سیزیف که شاعران معاصر حداقل دو روایت فلسفی و تاریخی از آن ارائه کرده‌اند، از ایکار و اسطوره‌ی او نیز دست‌کم دو روایت وجود دارد؛ روایت غنایی/عاشقانه و روایت سیاسی/تاریخی. روایت غنایی از این اسطوره در شعر پرواز ایکار حمید مصدق آمده است... حمید مصدق در این شعر چهره‌ی معشوق خود را به خورشید تشبیه می‌کند؛ خورشیدی که از شدت گرمای آن پر پرواز شاعر می‌سوزد:

پرواز ایکار

تا به سرچشمه‌ی خورشید رسم

وام از واژه گرفتم بالی
 شوق پرواز مرا از جا کند
 دلم از وسوسه وصل آکند
 بال من مومین بود
 تاب رخساره خورشید نداشت
 آتش عشق به من فرصت گفتار نداد
 در گلو تار آوازم سوخت
 پیش آتش، رخ خورشیدی تو
 پر پروازم سوخت (مصدق، ۱۳۹۱: ۷۳۹).

روایت سیاسی / تاریخی از این اسطوره را هم می‌توان در دیوان منوچهر آتشی دید و خواند. آتشی در شعر گنجور از فضای داستانی ایکار برای بیان نبود فضایی برای انتقاد و پیشرفت در جامعه آن هم با زبان نماد و رمز، بهره برده است. او نیز خود را چون ایکار می‌پندارد که بال‌هایی مومین بر شانه دارد؛ اما تفاوتش در این است که ایکار، آسمانی (فضایی) برای پرواز دارد؛ با این حال شاعر آن قدر ناامید و مأیوس است که اگرچه بال‌هایی برای پرواز (امکانی برای رهایی از وضع موجود) دارد، اما به عقیده او دیگر آسمانی برای پرواز (منظور شاعر می‌تواند فضایی برای انتقاد و رسیدن به شرایط مطلوب باشد) وجود ندارد:

گنجور

استخوان‌ها را کنار هم می‌چینم
 و چفت می‌کنم به هم که شکلی فراهم آید
 معشوقه نخستینم که در کجاوه سفر به دشت بنفش کرد؟
 یا افسانه آخری که با پر ایکارم به آفتاب سپرد...
 اینک منم و اسکلتی ناموزون
 سری از رؤیا
 بی‌شکل و شکلی بی‌چهره

و بال‌هایی مومین بر کتف

بی‌آسمان پروازی (آتشی، ۱۳۹۰: ۱۲۱۴).

آشیل

اسطوره آشیل که یکی از زیباترین اسطوره‌های یونانی است، الهام‌بخش بسیاری از شاعران معاصر بوده است. آشیل پسر پله و تیس است. روایات متفاوتی از پرورش او وجود دارد؛ بنا بر یکی از این روایت‌ها، تیس آشیل را در اوان کودکی، در آب استیکس، رودخانه زیرزمینی، شست‌وشو می‌دهد. خاصیت این آب آن بود که هر کس و هر چیزی که در آن می‌رفت، روئین‌تن می‌گردید متهی چون به هنگام فرو کردن آشیل در آب، پاشنه او در دست تیس می‌ماند و آب به آن قسمت نمی‌رسد، این نقطه از بدن او آسیب‌پذیر می‌گردد. نستور، اولیس (اودیسه) و پاتروکل از آشیل می‌خواهند که در جنگ تروا آن‌ها را همراهی کند. تیس آشیل را از سرنوشتی که در انتظارش است آگاه می‌سازد و به او می‌گوید که شرکت در جنگ تروا اگرچه شهرت و افتخار برای او به همراه خواهد داشت، اما موجب مرگ او نیز خواهد شد. او به آشیل پیشنهاد می‌دهد که از شرکت در جنگ تروا خودداری کند تا از این طریق عمر طولانی بیابد. آشیل اما عمر کوتاه پر افتخار را برمی‌گزیند و راهی نبرد تروا می‌شود. گفته‌اند که آپولون، خدای روشنایی، از آشیل می‌خواهد که دست از جنگ بکشد اما چون آشیل این دستور را نمی‌پذیرد، با تیر آپولون از پای درمی‌آید و یا به روایتی دیگر آپولون تیری را که پاریس به سمت آشیل انداخته است، به سوی پاشنه پای او هدایت می‌کند؛ امری که به مرگ آشیل روئین‌تن می‌انجامد (گریمال، ۲۵۳۶: ۸-۱۵).

این شخصیت اسطوره‌ای که به دلیل روئین‌تنی‌اش با اسفندیار، پهلوان ایرانی، بی‌شبهت نیست، الهام‌بخش و بهانه سروده شدن برخی از بهترین اشعار معاصر بوده است؛ به‌عنوان مثال شعر معروف ابراهیم در آتش شاملو آشکارا متأثر از آشیل و داستان او است:

ابراهیم در آتش

در آوار خونین گرگ و میش

دیگرگونه مردی آنک

که خاک را سبز می‌خواست

و عشق را شایسته زیباترین زنان

که این-اش
 به نظر
 هدیتی نه چنان کم بها بود
 که خاک و سنگ را بشاید...
 و شیر آهن کوه مردی از این گونه عاشق
 میدان خونین سرنوشت
 به پاشنه آشیل
 در نوشت
 روئین تنی
 که راز مرگش
 اندوه عشق
 و غم تنهایی بود... (شاملو، ۱۳۹۲: ۷۲۶).

چنانکه مشهور است، آشیل در این شعر استعاره/نمادی از یکی از کشته شدگان مبارزات چریکی معاصر، مهدی رضایی، است. رضایی که یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران بود، در سال ۱۳۵۱ دستگیر و تیرباران شد. شاملو متأثر از این واقعه و ملهم از اسطوره آشیل یونانی شعری سرود که حتی نامدارتر از قهرمان شعر شاملو، مهدی رضایی، گردید. شاملو در شعر خود رضایی را شیر آهن کوه می نامد و از او روئین تنی چون آشیل می سازد؛ اما همچون آشیل و همه روئین تان دیگر، آشیل شعر شاملو، مهدی رضایی، نیز نقطه ضعفی دارد؛ اندوه عشق و غم تنهایی. اگر پاشنه پا بالای جان آشیل بوده است، اندوه عشق و غم تنهایی نیز بالای جان آشیل شعر شاملو می شود. شعر ابراهیم در آتش زیباترین بازآفرینی شاعران معاصر ایرانی از اسطوره آشیل بوده است و بازآفرینی های دیگری که از این شعر شده است، زیبایی و اهمیت شعر شاملو را ندارند؛ به عنوان مثال این شعر منوچهر آتشی:

فرار از حقیقت

پای آشیل را نمی خواهم
 پاشنه بی اعجازش هم

تیز بشتافتن و رفتن یک پایان دارد:

افتادن! (آتشی، ۱۳۹۰: ۱۸۴۲).

هرگز در فخامت و زیبایی با شعر شاملو برابری نمی‌کند همچنان که شعر دیگر آتشی یعنی دیدار اول نیز به هیچ وجه قابل قیاس با شعر ابراهیم در آتش شاملو نیست:

دیدار اول

آن که قرار است این شعرها را بخواند

فردا متولد شده و تا پیری من فرود آمده

او کسی است

که تمام غزل‌های جهان

خار دامن چرخانش اند

و غبار دامنش رنگین کمان‌های شگفت

در آفاق من نشانده تا پیشانی من

شرمندۀ چروک‌های خود نباشد

و آینده پائی آشیلی برای دور شدن بیابد

آینده‌ای که اکنون

لوحه گوری است نزدیک

فرسنگ نمای ابدیتی بسیار دور (همان: ۱۳۸۱) (۵)

نتیجه

اسطوره‌های یونانی از جمله موضوعات الهام‌بخش برای شاعران معاصر بوده‌اند. نکته حائز اهمیت اینکه شاعران معاصر ایران به‌ندرت به روایت صرف این اسطوره‌ها بسنده کرده‌اند. آن‌ها غالباً اسطوره‌های یونانی را با بافت تاریخی - سیاسی ایران آن روزگار سازگار کرده و روایتی دیگرگون از آن‌ها ارائه کرده‌اند؛ روایتی که غالباً آن را می‌توان استعاره‌ای از اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی شاعران معاصر قلمداد کرد. از میان اسطوره‌های یونانی بیشترین توجه شاعران ایرانی معطوف به پرومته و اسطوره آن بوده است؛ تا آنجا که بازتاب این اسطوره را می‌توان در شعر بسیاری از شاعران معاصر

چون شاملو، م. آزاد و نادرپور مشاهده کرد. دلیل توجه این شاعران به اسطوره پرومته به شباهت آن با رسالت شاعران معاصر (یا رسالتی که بسیاری از شاعران معاصر برای خود انتخاب کرده بودند) باز می‌گردد؛ همچنانکه پرومته آتش (نماد آگاهی) را از خدایان می‌رباید و به آدمیان می‌دهد، شاعران معاصر نیز رسالت خود را آگاهی بخشی به جامعه و توده مردم می‌دانسته‌اند؛ امری که گاه حتی سبب هم‌ذات پنداری برخی از شاعران با پرومته بوده است. اسطوره سیزیف و ایکار یکسان نیستند و تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد اما شاعران معاصر هر دوی آن‌ها را نماد شکست پس از پیروزی گرفته‌اند. در شعر شاعران معاصر این دو شخصیت اسطوره‌ای استعاره‌ای از تحولات تاریخ ایران معاصر - که تاریخ پیروزی و شکست‌های پیاپی است - بوده‌اند. برخلاف اسطوره پرومته، سیزیف و ایکار، زیبایی اسطوره آشیل اصلی‌ترین علت توجه شاعرانی چون شاملو به آن بوده است و نه چیز دیگر.

پی‌نوشت‌ها

۱. جدای از مواردی که به آن‌ها اشاره گردید، برخی محققان موارد دیگری را از تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان پیشامدرن ایرانی از اسطوره‌های یونانی نشان داده‌اند. به‌عنوان مثال رضایی دشت ارژنه و همکاران او از بازتاب اساطیر یونانی در آثار نظامی سخن گفته و نظامی را در هنگام سرودن داستان‌هایی چون اسکندر و آرایشگر متأثر از اسطوره شاه میداس یونانی دانسته‌اند (دشت ارژنه و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۷۲).

۲. توجه به چهار شخصیت اسطوره‌ای سیزیف، پرومته، ایکار و آشیل در این مقاله به این معنا نیست که حضور شخصیت‌های اساطیری یونانی تنها به همین چند مورد خلاصه می‌شود. جز این شخصیت‌ها، گاه شخصیت‌های اساطیری دیگری چون زئوس نیز در شعر شاعرانی چون آتشی دیده می‌شوند. آتشی در شعر کم‌دی - اپرای واژه و خمپاره برای تسخیر تراواها خوانشی آگزیستانسیالیستی از اسطوره زئوس ارائه می‌دهد. زئوس با توجه به جایگاهش که خدای خدایان است، همواره نماد استبداد و قدرت مطلق تلقی می‌شود اما در این شعر برخلاف آنچه که در اساطیر آمده است، زئوس شخصیتی منزوی و منفعل دارد. او که خدای خدایان است، در خوابگاهش کپی‌ده است و مدام خرناسه می‌کشد. گویی همه امور را رها کرده و نسبت به همه چیز بی‌تفاوت شده است. زئوس در شعر آتشی تنها نظاره‌گر امور است و هیچ دخل و تصرفی در امور ندارد:

آنگاه

خواهم باخت

هلن و تروآ را یک جا

آشیل شلنگ‌انداز می‌آید

از فراز چکادها

طلایه آژاکس پیدا است

اودنوس؟

دیر نکرده آیا؟

زئوس

کپی‌ده در خوابگاهش ...

زئوس چه مرگش است این همه خرناسه می‌کشد؟ ... (آتشی، ج ۲: ۱۸۱۷).

۳. جز شاعرانی که در این مقاله به شعر آنان اشاره گردیده است، شاعران دیگری نیز از اسطوره پرومته الهام گرفته و بر اساس آن اشعاری سروده‌اند؛ مثلاً در شعر آتشی اشاره به اسطوره پرومته دیده می‌شود. نادر نادرپور نیز از جمله شاعرانی است که در شعر او داستان پرومته انعکاس پیدا کرده است:

دزد آتش

پای به زنجیر بسته زخمی پیرم
 کاین همه درد مرا امید دوا نیست
 مرهم زخم که چون شکاف درخت است
 جز مس جوشان آفتاب خدا نیست
 نشتر خونریز خارهای پر از زهر
 می‌ترکاند حباب زخم تم را
 خاک به خون تشنه از دهانه این زخم
 می‌مکد آهسته شیره بدنم را
 کرکس پیری که آفتابش خوانند
 بیضه چشم مرا شکسته به منقار
 پنجه فرو برده ام به سینه هر سنگ
 ناخن تیزم شکسته در تن هر خار
 مانده به کتفم نشانی از خط زنجیر
 چون به شن تر، نشانی از تن ماری
 تا به زمین پاشد آسمان نمک نور
 برکشد از زخم شانه‌هایم دماری
 من مگر آن دزد آتشم که سرانجام
 خشم خدایان مرا به شعله خود سوخت
 بر سر شکسته این تقدیر
 چار ستونم به چار میخ بلا دوخت
 بر دل من آرزوی مرگ حرام است
 گرچه به جز مرگ چاره دگرم نیست

بر سرم ای سرنوشت!
 کرکس پیری است
 طعمه او غیر پاره جگرم نیست
 موم تنم در آفتاب بسوزان
 مغز سرم را به کرکسان هوا ده
 آب دو چشم مرا بر آتش دل ریز
 خاک وجود مرا به باد فنا ده (نادرپور، ۱۳۹۲: ۳۲۴).

۴. در اشعار آتشی اشاره‌های متعددی به اسطوره سیزیف وجود دارد؛ امری که نشان دهنده علاقه زیاد آتشی به این اسطوره و درونمایه آن است. در شعر اسطوره شبانی، کوچ نمادی مشابه از تقدیر سیزیف است:

اسطوره شبانی

انسان کوچ سیزیف صخره‌ای مسافر بالا و زیر و بالا...
 قلمروی میان دو دلتنگی - دو اجاق سرد -
 آشیانه‌ای که نپرداخته‌ام این سو
 کاشانه‌ای که منتظرم نیست آن سو
 سفری میان دو حسرت سیزیفی بی سنگ
 وزنگوله‌ای
 تنها صدای زنده‌ای
 که شیار می‌زند
 صخره‌ای خاکستری را (آتشی، ۱۳۹۰: ۹۵۶).

همچنین آتشی در شعر آخرین مکالمه با درنای مانده در گرمسیر با توجه به محتوای اسطوره سیزیف به آفرینش نماد دیگری می‌پردازد. در واقع درنای باز مانده از کوچ را باید سیزیف دانست:

درنای مانده در گرمسیر

بهار این بارت
 به تابستان قطب نبرد؟
 به تابستان بهاری؟

آنجا ازدحام آشیانه و آواز؟
 به زایش مسافران همیشه
 سیزیف‌ها که سنگ‌هاشان در چینه‌دان می‌برند؟
 درنای خسته، سیزیف خواب‌آلود!
 سنگ عزیزت را چه خواهی کرد؟
 بار امانت را؟!...
 آن سنگ دیگر چه؟
 مرغانه‌ای درشت سفیدت که قطب را
 باید به اهتزازهای تازه بیاراید
 یا سیزیف‌های تازه؟
 -آن سنگ در درونم شکست
 آن سنگ در درونم پرتاب شده
 و بال جانم را شکسته...
 اما به راستی ای شاهد سمج!
 این چند و چون یاوه برای چیست
 در معبری که هر لحظه هزاران درنا هزاران سیزیف‌اند
 و هزاران سیزیف میلیون‌ها انسان
 که سنگ‌هاشان را در چینه‌دان
 جامه‌دان یا زهدان می‌گردانند
 دُرنایی کمتر
 سیزیفی کمتر
 مگر چه اتفاقی خواهد افتاد؟
 ای شاهد سمج! (همان: ۱۳۰۸).

۵. در این مقاله توجه ما تنها به اسطوره‌های یونانی بوده است حال آنکه جز اسطوره‌های یونانی، بازتاب اسطوره‌های
 سومری و رومی نیز در شعر معاصر دیده می‌شود؛ به‌عنوان مثال گیل‌گمش یکی از اساطیر سومری است که
 بازتاب گسترده‌ای در شعر شاعران معاصر ما داشته است. آتشی که اسطوره‌های غیر ایرانی در شعر او به‌وفور

دیده می‌شوند، در اشعار خود به گیل‌گمش توجه کرده است. آتشی جست‌وجوی گیاه جاودانگی توسط گیل‌گمش و یافتن و از دست دادن آن را در اشعارش آورده است. در ذیل بخش‌هایی از شعر آتشی که به گیل‌گمش اشاره دارد، ذکر می‌شود:

ز مرد

نامت چه باشد بهتر است؟...
 گیاه جوانی که نصیب گیل‌گمش نشد چه نام داشت
 که مار را جاودانی کرد و پهلوان را نومید؟
 گیل‌گمش با چه هوسی به جهان زیرین رفت؟
 برای بیرون کشیدن جسد انکیدو از تهاجم کرمان
 یا برای ماندگاری پهلوانی خودش؟... (همان: ۱۳۶۳).

از اسطوره‌های رومی که در شعر شاعران معاصر انعکاس یافته است، نیز می‌توان به اسطوره ژوپیتر، خدای خدایان رومی، اشاره کرد. ژوپیتر بزرگ‌ترین خدا در جمع خدایان رومی است. او خدای آسمان، خدای روشنایی و روز، خدای هوا و خدای صاعقه است. مقرر سلطنت او در روم بر فراز تپه کاپیتول بوده است (گریمال، ۲۵۳۶: ۴۸۴).

از نام‌ها
 از آتن به درآمدم
 با کوله‌پشتی از نام‌ها...
 ناگاه رو در روی مردمی سنگی و سهمناک قرار گرفتم
 رنگم پرید و لبانم لرزید:
 ژو...ژوپیتر...ز...ژنوس (آتشی، ۱۳۹۰: ۱۸۳۷).

کتابنامه

- آبادیان، حسین. (۱۴۰۰). معماران نظری حکومت خودکامه (۱۳۵۰-۱۲۹۰)، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آتشی، منوچهر. (۱۳۹۰). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.
- آقاخان کرمانی. (بی‌تا). صد خطابه. به ویراستاری محمدجعفر محبوب. بی‌جا. شرکت کتاب.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۶). نادرترین تلمیحات حماسی - اساطیری در شعر پارسی. در: نارسیده ترنج. اصفهان: نقش مانا.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۹۱). زمستان. تهران: زمستان.
- امن‌خانی، عیسی. (۱۳۹۲). آگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران. تهران: علم.
- تقی‌زاده، سید حسن. (۱۳۷۹). اخذ تمدن خارجی. به کوشش عزیزالله علیزاده. تهران: فردوس.
- دزفولیان، کاظم و معصومه طالبی. (۱۳۸۹). مقایسه اساطیر یونان و ایران بر پایه اندیشه‌های باختین. ادبیات تطبیقی. سال دوم. شماره سوم.
- رادیش، ایریس. (۱۳۹۴). کامو: آرمان‌سازگی (زندگی‌نامه). ترجمه مهشید میر معزی. تهران: ثالث.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۴۰). تقدیر. سخن. سال دوازدهم. شماره هشتم.
- رضایی دشت‌ارژنه، محمود و همکاران. (۱۳۹۴). بررسی بازتاب اساطیر یونان در آثار نظامی گنجوی. پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. دوره سوم. شماره اول.
- زینی‌وند، تورج و همکاران. (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره پرمته در شعر معاصر عربی و فارسی «کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی». سال سوم. شماره دهم.
- ژیران، فلیکس. (۱۳۹۴). اساطیر یونان. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: نشر مکتوب.
- سلطان‌پور، سعید. (بی‌تا). نوعی از هنر، نوعی از اندیشه. بی‌جا.
- شاملو، احمد. (۱۳۹۲). مجموعه آثار (دفتر یکم: شعرها). تهران: نگاه.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۵). درباره هنر و ادبیات: گفت و شنودی با احمد شاملو. به کوشش ناصر حریری. تهران: نگاه.
- شریعتی، علی. (۱۳۹۰). علی: مجموعه آثار شماره ۲۶. تهران: موسسه بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی مزینانی.
- شفیعی کلکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). هزاره دوم آهوی کوهی. تهران: سخن.
- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه: از اوکام تا سونارس. جلد سوم. ترجمه ابراهیم دادجو. تهران: علمی و فرهنگی.
- کامو، آلبر. (۱۳۸۴). افسانه سیزیف. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.

- کمبر، ریچارد. (۱۳۸۵). فلسفه کامو. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
- گریمال، پیر. (۲۵۳۶). فرهنگ اساطیر یونان و روم. ترجمه احمد بهمنش. جلد اول و دوم. تهران: امیرکبیر.
- م. آزاد. (۱۳۹۱). محمود. مجموعه اشعار. تهران: نگاه.
- مصلح، حمید. (۱۳۹۱). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.
- ملایی توانی، علیرضا. (۱۳۸۱). مشروطه و جمهوری: ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران (۱۳۰۵-۱۲۸۴). تهران: گستره.
- نادرپور، نادر. (۱۳۹۲). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.
- نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد. (۱۳۹۱). اخلاق ناصری. به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.